

باز یک خورشید ما را ترک گفت*

خدائی شریفزاده (استاد زبان فارسی-تاجیکی دانشگاه دولتی تاجیکستان)

افسوس که، با امر تقدیر و سرنوشت ازلی، امروز ما درباره شاعر تاجیک، لائق شیرعلی، چون شخصی فقید و به راه آخرت سفر کرده سخن می‌گوییم. آخر او هنوز همگی پنجاه و نه سال داشت و پیر نبود. در این وضع پیش آمده، درباره شعر شاعر سخن گفتن ناگزیر اندیشه را به سوی نتیجه‌گیری عمومی و خلاصه‌ها می‌کشاند. شعر شاعر میدان فعالیت و افاده هنر و ذوق و اندیشه او، و نمودار برخورد او با حوادث و وقایع و آرمان و کیفیت‌های خیال پروریده اوست. آفرینش هنری شاعر نتیجه فعالیت‌های معنوی و هنری و زحمات ذوقی و فکری اوست و با چند ملاحظه کوتاه نمی‌تواند جمع بست شود. شعر لائق، علاوه بر آن که یک جهان تازه و نامکرر ادبی است، در ادبیات فارسی تاجیکی چهل سال آخر عهد شوروی و ده سال بعد سقوط آن جایگیر است و شناخت آن به آگاهی از این محیط اجتماعی و سیاسی و فرهنگی نیاز دارد. از جانب دیگر، ادبیات تاجیکی از روند زیاده از هزار ساله شعر زبان فارسی گسسته نیست. لائق شیرعلی نیز گلی از این گلستان شاداب است و قیمت سخنش با میزان تجربه‌های آن سنجیده می‌شود. نهایت [آن که] شعر زمان شوروی تاجیک من جمله سخن لائق سبک و سلیقه به خود خاصی گرفت که از شعر هم‌زبانان افغانستانی و ایرانی ما آن را فرق‌کنانید [= متمایز ساخت]. این تفاوت

* مصراعی از شعر لائق.

توضیح: در تعبیرات و ساختارهای خاص زبان فارسی تاجیکی که در این مقاله به کار رفته جز در موارد اندک تصرف نشده، فقط گاهی، درون قلاب، معادل آنها در فارسی معیار در ایران ذکر شده است.

در سبک سخن جهات چشم‌گیری کسب کرد؛ لیکن پهلو [= جنبه] های فکری و نظرهای اجتماعی و جز آن نیز، در میان، گوناگونی‌هایی آورده است که تحقیق و شناختشان، علی‌الخصوص برای پژوهش‌های مبنعده ادبیات تاجیکی زمان شوروی، به نظر بسیار مهم می‌نماید.

انصافاً باید اقرار شد [= اقرار کرد، مقرر شد] که شاعران تاجیک، گذشته از نسل اول که تربیت شده مکتب و معارف عهد شوروی بودند، پس از عینی و لاهوتی و چند کس دیگر از این نسل، پایه هنری ادبیات گذشته را از دست دادند و بنای شعر را بر خواهش و دعوت‌های سیاسی و اجتماعی و تازه‌گویی‌های واقعی بنیان نهادند. این [= از این رو] به نظر این جانب، شعر تاجیکی، از مرحله استوار شدن دولت شوروی تا زمان سقوط این سازمان بوالعجب، در شکل و مضمون، خصایصی دارد که، بدون ذکر آنها، صراحت و تازگی، کاستگی هنری، ارزش ادبی و زمانیش را تعیین کردن مشکل است. بعضی کسان گمان می‌برند که، با استفاده از ترکیب‌های [= پاره‌ها، نقل قول‌های] تحقیری و مَنکیری در برابر ادبیات زمان شوروی از سخن شعرا و مفکوره استبدادیش، مسئله حل می‌شده باشد. باید این قضیه از اعتبار ساقط نباشد که شاعران تربیت یافته در مکتب شوروی تاجیک، شروع از میرزا تورسون‌زاده و میر سید میرشکر، نسل‌های بعد جنگ جهانی، و آنهایی هم که در سال‌های شصت قرن بیستم به میدان ادبیات آمدند و لائق از جمله آنهاست، یا کمونیستان اعتقادی بودند یا، به حداقل، عقیده و اندیشه خلاف دولت و مفکوره حاکم نداشتند. در آن زمان کسی یارای اظهار کردن اندیشه و فکر مخالف مفکوره سیاسی و اجتماعی رسمی را نداشت. آزاداندیشی به معنی استقلال نظر و فکر شخصی بیرون از چهارچوبه رسمی موجود نبود. هم چنان که مثلاً اندیش‌مندان رویه‌های مختلف عهد اسلامی درباره دنیا و عقبی برون از دایره فهم و دریافت مسلمانی اظهار نظر نکرده‌اند، اهل علم و ادب زمان شوروی، از جمله روشن‌فکران و ادیبان تاجیک هم در دایره خیلی محدود و سر بسته جهان‌فهمی و مفکوره‌ای سخن گفته‌اند. برای بنده عجیب است سخن کسانی که پدیده‌های خلاف سازمان سیاسی و ایدئولوژی شوروی را از شعرهای آن زمان مؤمن قناعت، لائق شیرعلی و دیگران جست و جو می‌کنند. این گونه جست و جوهای عجیب، به نظر این جانب، از تأثیر طرز اندیشه زمان شوروی برمی‌آیند. زیرا، در آن زمان، در هر عمل، خلاف آن را جستن یک نوع فکر

پیشرو و مترقی محسوب می‌یافت. مثلاً از بس که اصل حقیقت وجود مادی شناخته می‌شد، فیلسوفان و دیگر محققان زمان شوروی جست و جو و دریافت دروغین مقابل حقایق روحانی را در تألیفات دانشمندان و ادیبان سلف یک نوع کسب مفتخر تحقیق علمی قرار داده بودند. فرضاً، حکیم سنائی غزنوی از مباحثهٔ دهری و مخالفین سخن می‌گوید، موقع همین دهری اصل عقیدهٔ شخصی سنائی وانمود می‌شد. به مانند همین، در ادبیات عهد شوروی، جستن و پیدا کردن یک رویهٔ ادبی مقاومت، مخصوصاً در سی چهل سال آخر موجودیت آن، کار غلط بوده، در شناخت مضمون و معنای ادبیات زمان شوروی به نتیجه‌های علمی آورده نمی‌رساند [= راهبر نیست] و جوینده را از بررسی و حل اصل مسئله دور می‌نماید. چنانچه چیزی مثبت و دالالتگر وضع درست زندگی جامعه و اندیشه‌های مردمی در این ادبیات موجود باشد، در داخل خود آن و طبق قانون‌های واقعیت‌ساز شکل ادبی، که همه وقت رعایهٔ اصالت آنها تولیدگر تازگی‌های معرفتی و هنری است، پیدا شده است.

بنیاد تعلیمات ایستیتیک یا زیبایی‌شناختی ادبیات و فرهنگ عهد شوروی بسیار ساده است: در ادبیات، حقیقت واقعی، آن چنان که هست، باید تصویر شود. طلب قطعی حقانیت [= واقعی بودن] تصویر ماهیتاً خلاف قانونمندی ایجاد هنری است؛ زیرا حقانیت در ادبیات بنیاد هنری است نه واقعی. ما به فردوسی نمی‌توانیم دعوی داشته باشیم که مثلاً چنین و چنان رفتار رستم حقانی نیست، چون که به واقعیت مرادف نیامده است. لیکن طلب حقیقت یا حقانیت در ادبیات شوروی اساس تعلیماتی و نظری هم داشت. واقعیت، از موقع مفکوره و نظر علمی و تعلیمات ایدئولوژی کامونیستی، به تصویر آوردن عین حقیقت دانسته می‌شد. در نتیجه، نظر مغرضانه و دیدقالبی بر شناخت اندیش‌مندان هنری گردید. حقیقت درخواستی این زیباشناختی عملاً قالب ساخته واقعیت سوسیالیستی و غیر آن بود و چون [= به مثابه] واسطهٔ ترغیب مفکورهٔ حاکم خدمت می‌کرد.

همین زیبایی‌تصویر حقانی، در داخل خود، امکان روش خاص گرفتن شعر شاعر را داشت. وقتی شاعر یا نویسنده به واقعیت حال پیراهن خودی می‌پوشاند و با نظر مستقل اظهار می‌کرد، شعر و سخن معنای دیگر می‌گرفت. ادیب صاحب نظر خاص، با افادهٔ وضع روحیه و شوق خودی، اندیشه و مشاهده‌هایش را به قالب سخن تخیلی می‌درآرد

[= در می آورد] و چیزی مستقل و نه همه وقت موافق طلب رسمی زمان به وجود می آرد. چنین تصویر محض حقیقت هنری و معرفت ادبی در آن زمان بود. با این سبب [= از این رو] حدود طلب همان یک نظریه زیباشناختی، هم اثرهای ادبی ترغیبی مفکوروی [= تبلیغ مرامی] و هم تألیفات ارزشمند هنری به وجود آمدند. اگر وضع چنین نمی بود، امروز مایگان اثر صاحب ارزش ادبی از زمان شوروی نمی دانستیم [= نمی شناختیم] و رومان های واسع و فردوسی ساتم اولوغزاده نوشته نمی شدند، حالا این که [= و حال آن که] نظم و نثر ادبیات عهد شوروی تاجیک نمونه های دیگر خیلی عالی ادبیات هنری نیز دارد.

به نظر ما، مناسبست به ایجادیات لائق شیرعلی در مرحله تا فروباشی دولت شوروی باید چیزی به همین مانند باشد. لائق ایام کودکی را در دهه مزار شریف ناحیه پنجه کنت قدیم، که تا زمان آمدن روسیه از توابع سمرقند بود، گذرانیده است. در دهات تاجیکستان، تا اوآن نورسی لائق، بیت و ترانه های مردمی (فردیبت [= تک بیت] رباعی، دویتی) در استفاده بودند، آنها را در مراسم عروسی و دیگر خرسندی ها [= جشن ها] می سرودند. از این نوع فولکلور، کتابی هم به عنوان فولکلور دیار رودکی چاپ شده است. این ترانه ها هم قدیمی و هم نوند. آنها را مردم از دهان به دهان (سینه به سینه) می دهند و موافق حال خود بر آنها نوری و تازگی می افزایند. همین ترانه های مردمی، که آنها را بیشتر زنان در یاد می داشتند، مکتب اولین ذوق سخن برای لائق بودند. بعداً لائق، در شهر دوشنبه، دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه آموزگاری را ختم کرد (سال ۱۹۶۳). در ابتدای فعالیت، به روزنامه نگاری مشغول شد. مدتی سردبیر مجله صدای شرق، ارگان اتحادیه نویسندگان تاجیکستان، بود و، در سال های اخیر، وظیفه رئیسی بنیاد زبان فارسی تاجیکی را بر عهده داشت.

تعلیم ادبیات در مکاتب متوسطه [= دبیرستان های] تاجیکستان خیلی طولانی و متصل دوام می کند. در دانشکده های زبان و ادبیات دانشگاه، این فن مقصد آموزش و تعلیم است. با وجود این، دانش از این تحصیل طولانی به دست آمده برای صاحب کسب شدن و پیشه شاعری و نویسندگی را انتخاب کردن بنیادی و کافی نبود و حالا هم نیست. سبب، قسماً [= بعضاً] در پی گیری زیاد مقصدهای مفکوروی از تعلیم ولی بیشتر در ناکامی روند تعلیم بود. از این رو، ذخیره معلومات تاریخی ادبی و هنری لائق در

مرحله اول به اندازه‌ای نیست که سخن شاعر در حد کمالات لفظ و صنعت و هنر باشد. لائق بارها، در صحبت‌ها و سخن‌رانی‌هایش، از این وضع اظهار نارضایی می‌کرد. لذا، تکمیل هنری و کسبی او یکجایه [= موازی، همراه] با ایجاد شعر ادامه می‌یافت و گفتن ممکن است [= می‌توان گفت] که، تا به مقام استادِ شعر و سخن فارسی تاجیکی، او از راه مطالعه و مشاهده شعر و هنر ادیبان گذشته خود را پروریده، اصل شاعریش نه تعلیمی بلکه از طبع ذاتی و، چنان که در عرف تاجیکی می‌گویند، خداداد بوده است. این صفت شخصی و ایجادِ لائق را شاعر گُلنظر خوب پی برده در کتاب لائقی چون لائقی می‌فرماید:

به گمان من، حیات ایجادِ لائق را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: دوره اول دوره‌ای که لائق [= بیشتر] شاعر است تا سخنور؛ و این مرحله را می‌توان تا چهل سالگی او تعریف کرد. دوره دوم دوره‌ای که لائق [= بیشتر] سخنور است تا شاعر؛ و این مرحله از چهل سالگی تا به امروز ادامه دارد. این حالت از این سبب به میان آمده است که لائق طبیعتاً شاعر تصویرکار نیست، اما معنی‌ساز تواناست. معنی‌سازی سخنوری را تقاضا می‌کند.^۱

اینک لائق به عرصه شاعری قدم نهاد و این ادعا در آن زمان از هنرمند چنین درخواست‌ها داشت: موافق طلب مذکور زیباشناختی، شعر باید از واقعیت و حق‌گویانه، نو و تازه در موضوع و خوب باشد. به غیر از این سه رکن حقیقت‌نگاری و نوبی موضوع و خوبی، در آن سال‌ها، در افکار ادبی تاجیکی، شعر معیار مشخص گفتن را هم پیدا کرده بود. طلب شعر کنکریّت [concrete] یا مشخص گفتن یک نوع عکس‌العمل و واکنش و حتی اعتراض به عمومی‌گویی نظم سال‌های سیوم تا پنجاهم قرن بیستم بود. شعرهای تشویقاتی و ترغیب‌های منظوم سیاسی، که از شعارگزاری‌های معمولی عبارت بودند، به علت یک‌رنگی [= یک‌نواختی] و تکرار زیاد موضوع و مطالب، عاری بودن از هنر و صنعت (زیرا چنین اشعار احتیاج زیاد به هنرمندی نداشت)، به گوش و هوش مردم مسموع نمی‌افتاد و آنها اغلب سخن منظوم وصفی بودند. سرودن این نوع شعرها از اول عهد شوروی به مقصد عامیانه کردن سخن ادبی آغاز یافت و، تا زمان شاعرِ نوقلم بودن لائق، به مقام والای خود رسید. در این محیط ادبی، کسانی پیر و سبک سنتی مورد استقبال و احترام قرار نداشتند. به این طریق، طلب دیگر شعر و شاعری - در موضوع معلوم

۱) گلنظر، لائقی چون لائقی، سروش، دوشنبه ۲۰۰۰م، ص ۲۱.

سخن گفتن - به میان آمد و مقصد [= مراد] از موضوع حالت و واقعیت قابل توجه و ظاهر یگانه ذوقی و دریافت معنی مشخص بود. لائق، با ذوق سرشار و طبع بالیده و شور جوانی و نحوه خود، به بال امید و آرزوهای شکوهمندی نشسته، به این محیط ادبی وارد شد.

در مورد شعر لائق، شاعران و محققان، در تاجیکستان، و بعد فروپاشی اتحاد شوروی سابق، در ایران، سخن‌های زیادی گفته‌اند. مخصوصاً، در رساله سودمند علی اصغر شعر دوست به عنوان چشم‌انداز شعر امروز تاجیک، درباره موضوع و محتوی، شکل شعر و هنر سخنوری لائق اندیشه‌های جالبی بیان شده است.^۲ به کتاب گلنظر، لائقی چون لائقی قبلاً اشاره کرده‌ایم. این کتاب اندکی بعد وفات شاعر چاپ شده است. شعر شاعر نتیجه عمر اوست و اشعار لائق هم در موضوع و بحث‌های گوناگون زندگی او، دید جهان و یاد گذشتگان، آرمان و خواهش‌ها گفته شده‌اند. گذشته از این، اشعار لائق را در اطراف سه موضوع فراهم آوردن ممکن است که عشق و محبت و گرفتاری‌هایش در اطراف آنهاست: محبت به شعر و ذوق سخنوری؛ محبت به وطن و هویت ملی؛ عشق و محبت بر انسان.

شاعر، اگر ذوق سخن نداشته باشد، شاعر نیست. لائق شیرعلی، در واقع، شیفته سخنوری و شاعری است. او شعری دارد به نام «خشک رود». در دید اول، سؤالی بدیهی است: چه چیزی شاعرانه است در رود خشک یا آن جای که نشانه از رود خشکیده مانده! ولی دیده ذوق پروریده و خیال شاعر در آن هم چیزهای جالبی دیده و شعر زیبایی آفریده است. از دیدن نشانه رود، اندیشه شاعر به ساحلان یک زمان پر آب، به اختران حلقه مهتاب، به بوسه‌های آبدار امواج ساحل، عاشقان روی آب زورق‌سوار [= سوار زورق بر روی آب] می‌رود و باز به واقعیت حالیه «زاد چون آغوش تهی» مانده بر می‌گردد. مقصد از این تشخیص [= شخصیت بخشیدن] رود خشک ناپایداری فروغ زندگانی، به قول شاعر به «شکسته بیابان تبدیل یافتن باغ خرم» و برعکس است. طبیعت شاعرانه گوینده نقیض خشک و بی‌رنگ رود را حُسن داده و شعر کرده است.

تضاد میان خشکی و بی‌رنگی و حسن و زیبایی، تضاد زندگانی و مرگ و نیستی است:

۲) علی اصغر شعر دوست، چشم‌انداز شعر امروز تاجیک، ادیب، دوشنبه ۱۹۹۷، ص ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۵۵ و جاهای دیگر.

خشک‌رود زارمانده زیر گردون
ساحلانت یک زمان پر آب بودند.
در دل تو چون فروغ زندگانی
اختران در حلقه مهتاب بودند.

یوسه‌های آبدار موج‌ها
آب می‌دادند لب‌های تو را
اختران در شیشه آب زلال
نور می‌دادند شب‌های تو را

روی آبت آبرویی داشتند
عاشقان با دلبران زورق‌سوار.
قهقه گل‌دختران چون قهقه امواج تو
می‌رسد از هر کناره...^۲

وقتی شاعر زمین سنگستان رود سابق را چنین شاعرانه و زیبا می‌بیند و تصویر می‌کند که قلب خواننده را به جنبش می‌آرد و خبر از معمای ابدی هستی و نیستی می‌دهد، باید شاعر بزرگ خواننده شود؛ اگر چه جایگاه شأن و بزرگی شعر فارسی را مجسمه‌هایی [=نخبگانی، تیتان‌هایی] اشغال کرده‌اند که هنوز اندیشه قرابت [=نزدیک شدن] به پایگاه آنها کس را به وهم می‌آرد [=مرعوب می‌سازد] و تحمل را تقاضا می‌کند. درباره رود و ساحل، بزرگان شعر فارسی سخن‌ها بسیار گفته‌اند، از جمله خاقانی، در قصیده خرابه‌های مداین، ناصر بخارایی در بیتی معروف؛ ولی آنچه در این شعر لائق است، او خود گفته و خوب گفته است. دریافت طبیعت شاعرانه بودن این شعر از این هم پیدا است که شاعر وجود خود را مانند به این خشک‌رود می‌بیند:

هم‌چو دریای دل شاعر تو هم وقتی
پر از طغیان و طوفان و تراکم بوده‌ای
پر ز لرزش،
پر ز شورش،
پر ز تشویش و تلاطم بوده‌ای.^۴

لائق شیرعلی، در ظاهر رفتار، مرد لاقید و بی‌پروا و، به قول تاجیکی، «چپن»

می نمود. اما، در باطن، کس صرفاً شاعر طبیعت بود. این صفت او، به قول مؤلف کشف المحجوب، هجویری غزنوی، موافق می آید که می گوید: «عیارنمای پارسا طبع به از پارسانمای عیار طبع». به این طبع و سرشت شاعرانه، دیگر شعرهای لائق نیز دلالت می کنند، ولی ما با اشارتی به شعر «روح رخس» اکتفا می کنیم.

شعر «روح رخس»، در حقیقت، یک وهم و خیال شاعرانه از دوری های شأن و بزرگی ایران است که، در رؤیای خیال و اندیشه شاعرانه، وجود تصویری ابدی یافته است. شکل خطابی مصرع ها هم طینی از صدای دور و غیبی می دهند. وجود زمینی شاعر ناپیدا مانده، خیال رخس و رستم با ایران و ابدیت پیوسته اند:

از فضای مُلکِ ایران تا فضای مُلکِ توران
 از سیستان تا کُهستان
 از خراسان تا بدخشان
 از فضای لاجوردِ مُلکِ خاور
 تا فضای نیلِ فامِ باختر
 بال هایش غرقِ نورِ صبحگاهی
 چشمهایش چشمه نورِ الهی
 می پرد روحِ درخشان
 روح پاکِ ایران.^۵

برای چه و که در کار است شاعری که یک انسانی عمر عزیز خود را غرق دریای آن می سازد تا که دنیای شعر به وجود آورده باشد؟ این سؤال و پاسخ آن به مانند شعر زیان فارسی قدیمی است، گر چه شاعران آنرا موافق مقصدهای معنوی و روحانی خود به هر نوعی گفته اند.

لائق هم از شعر و شاعری، که اصل معنای وجودش بود، خوهشی [= خواهش] و تمنایی دارد. از شعر «قدر شاعر» او چنین برمی آید که شعر در جدائی عاشقان ناکام به کار می آید و در روز بیچارگی و درماندگی، تنهایی، خودشناسی، هنگام بی ساز و برگ در راه ماندن، شکسته دلی، کاستن زیبایی و نیکویی، روز مرگ، قدرشناسی، شرح دردها را جستن. خلاصه، لائق شعر را دستگیر همه شیب و فراز روحیه انسان می داند. این سخن حق است و شاعران واقعاً هم اهل ذوق و از جمله روحانیان بشرند. لائق هم راز دل و جان

هم‌زمانان خود را گفته و، در این معنی، افاده شخصیت او بسا شاعرانه است. در شعر «فخریه»، او شعرش را اصل خود و جهان خویشتن می‌داند:

اصلي من شعر و غزل‌های منند
نه همین شور و مغل‌های منند...
در جهان با جمله بُرد و باختم
من جهانِ خویش را هم ساختم.^۶

از این گفته‌ها معلوم می‌شود که لائق برای شعر وظیفه‌های اجتماعی و اخلاقی را نیز لازم و مناسب می‌داند؛ ولی، اصل مقصد او، به مانند ادیبان گذشته، نامی و نشانی از خود باقی گذاشتن است. دفتر شعر و غزل خود را لائق، برخلاف وجود خاکی تن، نمیرنده می‌داند:

این دفتر شعر و غزل چون من نمیرد از اجل
رو چرخ گردون را بگو لائق وداعت کرد و رفت.^۷

پایداری نام خود را لائق تنها در موجودیت اشعارش نمی‌بیند. شعر شاعر، هم‌گام باشعر عجم، زبان و ملیت، همراه با آب و خاک و وطن و زندگی، پاینده خواهد ماند. این معنی در غزل زیرین لائق شاعرانه و نامکرر آمده است:

آلا، شعرِ عجم، فردا مرا تو زنده خواهی داشت
آلا، شورِ دلِ دنیا، مرا تو زنده خواهی داشت
به زیر سنگ‌های ثابت و سیّار گردون‌ها
آلا، البرزِ پا برجا، مرا تو زنده خواهی داشت
بسا شعرِ تو دنیا بود اندر لبِ دریا
آلا شعرِ تو دریا مرا تو زنده خواهی داشت
اگر لکلکِ دل پاکیم یک یک در دلِ خاکیم
آلا، فریش ز عرشِ اولی، مرا تو زنده خواهی داشت
دلَم روزی اگر از درد شعر و عشق می‌میرد
آلا، عشقِ جهان‌آرا، مرا تو زنده خواهی داشت
سخن پیدا و ناپیدای هر خلقِ سخن‌ساز است
آلا، پیدا و ناپیدا، مرا تو زنده خواهی داشت
آلا، دیوان حافظ، حافظم باشی ز هر مرگی
آلا، دیوان مولانا، مرا تو زنده خواهی داشت.^۸

در شعر زمان شوروی تاجیکی، موضوع و محتوی مقصد و وظیفهٔ مقام اول شعر و شاعری شده است. هنر شاعری، میل اندیشه و مقصدِ ایجادی عبارت بود از انتخاب و بررسی و پیش‌نهاد موضوع و محتوی. با این سبب، شخصیت شاعری لائق هم از محتوای شعر او نمودار می‌گردد. موضوع واسطهٔ مهم ابراز نظر و واسطهٔ اندیشه به واقعیت، مداخلهٔ ذهنی و ادبی به روند ناگوار و خوشی‌های روزگار می‌باشد. تصنیف و تحلیل شعر هم در تحقیق و نقد ادبی تاجیکستان موضوع بوده است.^۱

ما قبلاً محتویات شعر لائق را به سه دسته طبقه‌بندی کرده بودیم، که یکی دیگر از آنها مهربانی و محبت و عشق است. پیوستن مهر و محبت با موضوع عشق از اینجاست که معنای عشق در ادبیات معاصر تاجیکی از درک عشق در ادبیات گذشته، حتی در معنی چنانی که می‌گفتند «عشق مجازی»، موافقت ندارد. عشق در ادبیات تاجیکی عهد شوروی از مهر و محبت دیده معنای خصوصی‌تر و شوقانی‌تر دارد و بس. با این سبب، شعرهای در وصف مادر سرودهٔ لائق را هم، از جهت موضوع، ما با این دسته پیوستیم.

اشعار در وصف مادر نوشته‌اش [= اشعار سروده شده در وصف مادر] را لائق در زیر عنوان «مادرنامه» به سلسله در آورده است. آنها در سال‌های گوناگون نوشته شده‌اند. عمومیتشان، به علاوهٔ موضوع، از پیوند و یگانگی حسیات گوینده بر می‌آید. معلوم است که، در این موضوع، شاعران فارسی‌گوی سخن زیادی گفته‌اند. شعر «مادرنامه» ایرج میرزا به کتاب‌های تعلیمی [= درسی] مکتب‌های [= دبستان‌های] تاجیکستان جای یافته و کودکان هم آن را می‌دانند. به این موضوع مراجعت کردن لائق سبب خصوص و عام دارد. سبب خصوصیش این است که او، از ایام طفلی، به مانند شیخ سعدی، از مهر و دست نوازش پدر محروم مانده و از شفقت و مهربانی [= مهربانی]‌های مادر تنها تربیت گرفته و بزرگ شده است. طبیعی است که زحمت و مهربانی‌های مادر تنها به روحیهٔ او تأثیر زیادی داشته و خاطرات ایام کودکی و نوری در شعرهایش نقش مهمی گذاشته‌اند. همین خاطرات در سلسلهٔ اشعار «دریغا جوانی...» و «مادرنامه» عکس یافته‌اند [= منعکس شده‌اند]. به سپاس زحمت‌های مادر، به یاد ایام جوانی، شیرینی‌های زندگانی، بی‌نیازی و بی‌آلایشی چون میرزا بیدل که می‌گفت:

نرود عادتِ طفلی ز دماغ هرگز گر به تابوت روم جنبش گهواره کنم تا آخر عمر در مذاق شاعر باقی مانده است.

اولین شعر در این موضوع سروده لائق «به مادرم» است که منشأ قصه عجیبی هم شده است. می‌گویند که با فرمایش [= به توصیه] استاد میرزا تورسون زاده - که از سال ۱۹۴۶ تا وفاتش در سال ۱۹۷۷ رئیس بی‌بدل اتحادیه نویسندگان تاجیکستان بود و رأی او در این اتحادیه، به مثابه امر حاکمی در کشوری، بی‌بازگشت پذیرفته می‌شد - لائق، تنها به خاطر همین شعر، به عضویت این اتحادیه پذیرفته شد، حالا آن که [= و حال آن که]، موافق نظام‌نامه او [= اتحادیه]، باید دو کتاب چاپ شده شعر می‌داشت و در میان هم‌کسبان [= هم‌تایان] از شهرت و اعتباری برخوردار می‌بود.

این شعر مسمط‌گونه در شکل محمّس است و قافیه اب ب پ ب ت دارد. در همه بندها، تناسب مصرع‌ها و قافیه رعایه شده است. سبب چنین معامله معلوم است. در آن زمان، کانون [canon، ضوابط یا قواعد] شکلی شعر کلاسیک، چنان که قبلاً مذکور گردیده بود، به سبب گرفتار ملامت کهنه‌پرستی شدن، رعایه نمی‌شد. پیروی سنت‌های ادبی جرم شاعری محمدجان رحیمی بر این کسان گردیده بود. اینک شعر «به مادرم» اثری است در موضوع معلوم واقعی، خبر از حقایق زندگی می‌دهد؛ یعنی آنچه قانون زیبایی‌شناختی آن زمان درخواست داشت. مناسبت [= ظاهراً معادل attitude] شاعر در رعایه قوانین شکلی آزادانه است. [= شعر او] محتوای نه رسمی و اجتماعی بلکه شخصی و فردی دارد. نوی شعر در مضمون این است که خبر از راز خودی می‌گوید، نه از موضوع‌های رسمی زمان، به مانند کار و زحمت، مظفریت مردم شوروی در جبهات روزگار و سیاست. راز خودی در آن زمان افاده موقع سوپریکیف، یعنی ذهنی و شخصی، دانسته می‌شد که، به قانون مطلق دائماً مقرر گردیده تعلیمات و شناخت زمان، نه همه وقت موافق و سازگار می‌آید. شاعران در چنین موضوع‌های خصوصی شعر گفته را منتقدان، با کمال جدیت، در زیر بار انتقاد و ملامت می‌گذاشتند و چنین انتقادها را هنوز در تاجیکستان به یاد می‌آرند. برای شناسایی، دو بند از شعر «به مادرم» می‌آریم و بعد سخن را در اطراف آن و موضوع مادر دوام می‌دهیم:

به کنج صندلی بنشسته شب‌ها مادر پیرم
تو شاید جامه دامادی می‌دوزی به صد نیت

که روز توی دیده در قید من بشکنی ارمان
بینی تا به رنگ نو به حسن نوجوانیت
به آن دستان لرزان شرفمندت بمیرم من!

نیابد چشم کم‌بینت به جستن چشم سوزن را
بلرزد دست پُر اعجاز تو در قبضه پیری
ولیکن باز می‌دوزی تو دسترخان گل‌دوزی
که روز معرکه در بین مردم آبروگیری
چه دنیایی است دنیای امید تو، ایا مادر، ایا مادر!^{۱۰}

تصویر مادر پیری که دستان لرزان دارد، چشم سوزن را نمی‌بیند، جامه عروس و دسترخان به امید شرف و اعتبار مادری می‌دوزد، او عمر را در دهه خود می‌گذراند، به امید خداوند کودکش را پرورش می‌کند، وی را به امید فردا روانه می‌سازد، بیم مرگ دارد، فرزند بزرگ گشته از او دعای خیر می‌خواهد و مادر را ابتدای راه خود می‌داند. مادر درخش چشمانش را به سوی فردای سرفرازی صرف می‌کند [= می‌گرداند] و سرود حزن و غم می‌خواند. سرود شاعر ما هم دوام ترانه مادر است. در این شعر، ما دو قهرمان داریم: مادر و گوینده، یعنی پسر. مادر تجسم زحمت و مهربانی است به خاطر دوام و بقای زندگانی. او، با عمل و آرمان‌ها، روحانیت و پاک‌سازیها (خداگفتی و آیت خواندی و تعبیرها جستی، تو دائم «هفتیک» ماندی به زیر بالین کودک) عمر را، سرود زندگی را به پایان می‌برد. آن‌که این همه حسن غم‌انگیز آدمی را با قلب و روان در می‌یابد و منت‌پذیر است همین شاعر ماست. عمق صمیمیت و مهربانی گوینده و مادر در بالاترین مقام آدمی است و خواننده به قدر امکان خود آن را تحمل می‌کند. اما قهرمان غنائی این شعر شاعر می‌باشد - کسی بسیار حساس و غمگین، لرزان از تار غم‌انگیز هستی، ناستوار، گوینده سرود حزن‌انگیز قدیمی و سرود نو زندگی. محزونی نشانه اندیش‌مندی، قانع نبودن از حال خود و موجودیت آرمان‌های خسپیده می‌باشد. همین گونه کس است لائق شیرعلی در ایام جوانی و آغاز فعالیت شاعری. میرزا تورسون‌زاده همین شخصیت سلیم و طبع روان لائق را پی برد و شاعر جوان را دستگیری کرد. در شعر «به مادرم»، لائق شیرعلی به یگان تعلیمات معمولی به طرز اندیشه او فشار

می آوردگی [= صرفاً به تعالیم معمول که بر طرز فکر او تحمیل شده باشد] تکیه ندارد. او سرشت مستمند، زندگی در گذر و سرود ابدی روح انسانی را ستوده است. این ستایش اصالت مردمی راهی ست به سرچشمه معنویت و روحانیت.

انتشار و اعتباری که شعر «به مادرم» یافت، به علاوه مهر زیاد به مادر، به نظر ما، سبب شد که لائق وضع حالت و محزونی خود را، به واسطه همین موضوع مادر، به تکرار بسراید. همه شعرهای «مادرنامه» آهنگ انسان‌پروری دارند؛ لیکن بعضی آنها مضمون اجتماعی گرفته (شعر «نان و نصیب» و «فرزندان»)، قسمی یا احساس خودی دارند یا جزئی از معنی همان شعر اولین می‌باشند و چندی هم در سوگواری مادر گفته شده‌اند. در شعر «مادر یکتاست، تاجیکستان یکتاست»، مهر مادر و مهر وطن رمز یگانگی یافته‌اند. خلاصه، صداقت و دل‌سوزی که شاعر به مادر اظهار می‌کند، بی‌گمان به علاوه مهر فرزندی، یک طرز و واسطه افاده حزن و تنهایی اوست. این تنهایی کس اندیش‌مند است که تکیه و تمکین و تسکین فکری و معنوی در محیط و زمانه خود نیافته است.

موضوع عشق را لائق از جمله رازهای خصوصی مخالف به موضوعات عمومی و رسمی دور انکشاف [= بسط، گسترش] داد. عشق راز انسان است، راز دل و خواهش‌ها، راز شوق و شور، راز اندیشه و گرفتاری‌ها و، در همه حالت، بوی مردمی می‌دهد. شاعران عشق را بیشتر در نوع غزل می‌سرایند. هنوز در قرن دوازده میلادی [= در همان قرن دوازدهم میلادی] انوری می‌گفت: «رفت هنگام غزل گفتن دگر سردی مکن». در روزگار ما هم گفته‌اند و می‌گویند که زمان غزل گفتن گذشته است. لیکن، همین جوهر مردمی غزل سبب شده است که خامه شاعران و سخنوران هنوز از انشاء غزل‌کننده نمی‌گردد. عشق، با همین سبب، موضوع غزل بوده است. به شکل غزل موافق آمدن موضوع عشق از اینجاست که عشق راز انسان در جهان است و کمتر راز جهان در اندیشه انسان. شاعران غزل‌سرای توانا، شخصیت‌های در حال معنوی و روحانیت، به غایت نادر در تاریخ ادب ما آمده‌اند. غزل، با همه تنگی ظرفیت شکلی، قالبی باز است برای حالت معنوی و شور و شوق. وحدت شکلی و پهنای وضع روحی و شوقی انسانی امکانیت نامحدود آن را تأمین کرده است. لائق، به این معنی، موضوع و محتوای غزل را خیلی وسعت داده است. راز دل و آرمان‌گوینده بودن غزل و نه واقعیت‌ظاهر در شکل تصدیقی، که مخصوص قصیده است، سبب اساسی عمومیت شکلی این نوع ادبی

می‌باشد. لائق، به علاوه موضوع عشق که مقدار این نوع غزل‌ها در آثار او چندان زیاد نیست، از راز انسانی در شکل وقوع سخن می‌گوید و غم‌خواری و هم‌دردی به وجود شریف انسان سخن او را به گفتار شیخ سعدی نزدیک می‌نماید.

در مجموعه اول و آخر عشق (دوشنبه ۱۹۹۴) شصت شعر لائق زیر عنوان «از غزلیات»، که یگان [= فقط] ده‌تای آنها موضوع عشق را دارند، در روح رخس، از یک صد و بیست شعر فصلی «دسته گل غزل» همگی ده شعر عشقیه کامل یا چیزی به آن نزدیک است. بعضی از این شعرها، در سبک گفتار، بیشتر به نوع قطعه قرابت دارند. در غزل سنتی ما موضوع عمومی می‌ماند و وضع و حالت افاده آن تازگی می‌گیرد. درست است که گاه‌گاهی شاعرانی چون شیخ سعدی و خواجه حافظ به موضوع دور از ماجرای عشق رجوع کرده‌اند، ولی این عمل آنها استثنا از قاعده است نه قانونی دیگر. غزل صرفاً اجتماعی محصول عصر ما می‌باشد.

در ادبیات عهد شوروی تاجیک، هدف و مقصد شعر و شاعری بیان اوضاع اجتماعی بود و این روئنه به غزل‌سرایی هم تأثیری گذاشت. لائق طبیعتی مایل به گفتار غنایی داشت. بنابراین، طبیعی است که غزل‌های او هم اکثر با جنبش قلب و روح حساسش در برابر اوضاع نامناسب جامعه روینده‌اند و موضوع و مضمون اجتماعی دارند. قسمی از این غزل‌ها به یک نوع شعار مانند شده‌اند؛ از جمله به چند عنوان غزل توجه نمایید: «سر به پای زندگی بنهاده می‌میریم ما»، «نه ز رنج و عذاب می‌ترسم»، «جوانیم و خوشی‌های جوانی را نمی‌دانیم»، «به همه نغمه ناجور دلم می‌سوزد». شکل شعار مانند سر راه معنی شاعرانه را نمی‌بندد بلکه راز شخصی را در یک فضای شاعرانه گسترده می‌گرداند. مثلاً، در غزل زیرین، گوینده شخص خیلی مهربان و حساس است. مضمون گله‌آمیز و شکوایی بعضی مصرع‌ها شوریدگی غم‌انگیز شخصیت گوینده را از اول تا به آخر نگه می‌دارد:

به همه نغمه ناجور دلم می‌سوزد
 به همه طینت بی‌نور دلم می‌سوزد
 ز همه رعشه پیرانه تنم می‌لرزد
 به عصاگیری هر کور دلم می‌سوزد
 بید مجنون شده سرخم ز ملامت بینم
 به همه ولوله و شور دلم می‌سوزد

آفتاب از حسدِ شمع نیفتند ز فلک
به شکایت نویس زور دلم می‌سوزد
هر گهی تا به فلک راه برزد مهواره
به دلِ عاشقِ رَه‌دور دلم می‌سوزد
به ره کور شده بی رو و آی و تک و تاز
به سرِ خالی و مغرور دلم می‌سوزد
به قیدِ مادرِ پیرم که زمین‌بوس شده
می‌نهد پا به لبِ گور دلم می‌سوزد.^{۱۱}

وسعت دامنهٔ موضوع غزل در ایجادیات لائق از آن سبب روی داده است که شاعر خود را، در رو به روی اوضاع و حوادث جهان، پای‌بند سختِ اندیشه‌ای سیاسی و اجتماعی به جز معیارهای اخلاقی انسانی نمی‌بیند. برخورد او با ابنای جهان، حوادث، طینت و کردارهای آدمی، به تحریک اندیشه، از روی همین گونه معیارهاست. همین، به قول حافظ، «سرِ شوریده» و سنجیدن پذیرفتنی‌ها در ترازوی اندیشه و معیارهای آدمیت اساس بنای شعر لائق و از جمله غزل او شده است. آزادی اندیشه دامن موضوع را خیلی وسعت داده و پذیرائی فردی شخصیت به زندگی سیرطلب آنها را به یگانگی شکل و مضمون آورده است.

موضوع عشق در دیگر شعرهای لائق، که غزل کامل اصطلاحی نیستند، بیشتر مشاهده می‌شود. عشق، در این گونه شعرهای لائق، گذشته از سوز دل فرد در رو به روی معشوقهٔ آرمانی، جایگاه خود را استوار کرده و معنی خاصی هم دارد. او، در موضوع عشق، تکیه به ذوق و فراست مردمی خود دارد، از سرچشمهٔ فکری و تعلیمی و هنری کسی بهره نمی‌گیرد و به سلف‌ها پشت حمایت نمی‌نهد، با طبع سرشار بر روی بال شوق و فراست دریافتِ خود به سوی عالم پرواز می‌کند. این وضع حال را در شعر «عمر بلبل» از زبان بلبل چنین در می‌یابیم:

چون که من بی شق شق و بی کاغ کاغ
خندهٔ گلِ جستم از باغی به باغ
چون که من با طبع عالی آه و زاری کرده‌ام
نه چو کرگس با پر و بالِ قوی

با عمرِ اوزون^{۱۲} لاشه خواری کرده‌ام...
می‌گریزم از خطای خود ولی
این گریزم باز بدتر از خطاست.^{۱۳}

عشق در نظر لائق همه تاب و تب زندگی است. عشق لبریز هوس و تمنای زیبایی‌های
زندگی است و می‌شاید که شعر «مبارک باد عشق» را از بهترین چکیده‌های خامه لائق
بدانیم:

در تاب و تب بینم بی‌خوابِ شبِت بینم
هر لحظه و هر ساعت حالِ عجبِت بینم
دارا شده‌ای ای دل غم‌هات مبارک باد.

از سنگ شرر خواهی از یار نظر خواهی
از موی مدد جویی از عشق اثر خواهی
بینا شده‌ای ای دل پیدات مبارک باد.

لبریزِ هوس‌هایی سرشارِ تمنّایی
در سینه نمی‌گنجی از شوقِ دل‌آرایی
احیا شده‌ای ای دل احیای مبارک باد.

پهنای جهان گردی پیدا و نهان گردی
گه سبزه‌صفت رقصی گه برگِ خزان گردی
«عاشق شده‌ای ای دل سودات مبارک باد»^{۱۴}

طغیانِ دگر داری جولانِ دگر داری
سر می‌زنی در سینه طوفانِ دگر داری
دریا شده‌ای ای دل دریای مبارک باد.

گه حالِ من آموزی گه در غمِ خود سوزی
گه شعله زنی پیچان تا هستیم افروزی
زیبا شده‌ای ای دل دنیای مبارک باد.^{۱۵}

در مجموع، غزل‌های عشقی لائق و اشعاری در انواع دیگر ادبی که پیرامون این
موضوع سروده آهنگ و ندای شادی و سرور کم دارند و، از این جهت، به وضع معنایی

(۱۲) اوزون، دراز. همان، ص ۱۴۵. (۱۳) این مصرع از دیوان شمس است.

(۱۵) همان، ۱۵۱-۱۵۲.

«مادرنامه» هماهنگی ظاهر می‌کنند. شعر «عمر بلبل» رمزی است موافق به حال شاعر و ترجیح و برتری شوق و ذوق و عشق و سوز و سازها بر سردی معامله و تمکین ناخودآگاهی. در غزل‌های سال‌های آخر او، از پیوند اجتماعی موضوع اندک اندک دور شده و سبکی به سخن گذشتگان نزدیک پیدا می‌کند. در این نوع غزل، شاعر در حدود عمومی موضوع می‌ماند، ولی سیر اندیشه او آزادتر است.

موضوع وطن، ملیت و هویت ملی چون وسیله شناخت و پیوستگی به خلق و کشور خود از هر موضوع دیگر زیادتر مورد توجه لائق بوده است. موضوع وطن و ملیت در ادبیات معاصر تاجیک مسیر انعکاس نامکزری را پیموده است. در زمان نزدیک به انقلاب بخارا، دوره سقوط آن و اندکی بعدتر، ادیبان و از جمله صدرالدین عینی از وضع ترکستان و گاهی هم توران با تشویش اظهار اندیشه می‌کنند. هنگام تکوین جمهوری‌های شوروی در آسیای میانه و تأسیس این جماهیر، ادیبان به موضوع خودآگاهی و تشکل شعور و شخصیت‌های ملی روی آوردند. در نتیجه، کتاب‌های نمونه ادبیات تاجیک صدرالدین عینی (۱۹۲۶) و نمونه‌های ادبیات تاجیک (۱۹۴۰) از گروه مؤلفان نوشته شدند و به چاپ رسیدند، تحقیق در فعالیت شخصیت‌های بزرگ ادبی شروع شد، مواد کتاب‌های تعلیمی [=درسی] ادبیات، بار اول در تاریخ تحقیق و تدریس ادبی، از آغاز پیدایش هنر تا زمان تألیف را فراگرفتند. این یک انقلاب فکری در دایره عامه مردم بود و همه این دعوت و اخبار معنی و مضمون فرهنگی داشت. این کوشش‌ها یگان [=صرفاً، فقط] نیت و مقصد و دعوای سیاسی را به خود نگرفتند.

از آغاز سال‌های هفتاد قرن بیستم، در ساخت اجتماعی و روحیه عمومی جامعه دیگرگونی‌ها به وجود آمدند که موضوع وطن‌خواهی و ملیت‌گرایی را به سمت تازه‌ای روانه ساختند. اولاً این که در شعر شاعران موضوع تاجیکستان، نیت و آرزوهای نیک در حق آن، تشویش و خواطر از آینده کشور پیدا شدند. با این سبب، وطن‌خواهی، برای لائق، بازار صابر، گلرخسار، گلنظر و دیگران، هم چون موضوع مرکزی شعر قرار یافت. در کشور شوراها، بعد یک پیشرفت مانند درخش برق، آرامی و سکوت بر دوام شروع شده بود. نه آینده کشور نه سرنوشت تاجیکان معلوم نبود. از جانب دیگر، در جامعه تاجیکستان، نشانه سنت‌های ملی کاستن گرفت، خوف ناپدیدگشتن چهره خودی و کاستن اصالت ملی پیدا شد. در نتیجه، شاعران روی آوردند به ترغیب نگه داشتن

فرهنگ و تمدن ملی. به دعوت حفظ تمدن ملی، نویسندگان همراه شدند. زمان فردوسی را ساتم اولوغ‌زاده به خاطر بزرگداشت شخصیت فردوسی و مهر بی‌اندازه به اثر بی‌زوال او نوشته باشد. محتوای اساسی این زمان دفاع از زبان فرهنگ ملی است. در تاجیکستان آخر عهد شوروی، حالتی در مناسبت به سنت‌ها و تمدن گذشته پدید آمد که از وجهی به اوضاع مدنی و ذهنی زمان فردوسی مانندی داشت. مسئله از همه حساس [= حساس‌ترین مسئله] وضع زبان فارسی تاجیکی بود. زبان نگهدار و نمودار فرهنگ هزارساله در پشت در مناسب‌های سیاسی، علمی و فرهنگی گذاشته شد. با این سبب، روشن‌فکران تاجیک به حمایت زبان هم‌چون نشانه ملیت و بنیاد فرهنگ برخاستند و اکثر شاعران، در وصف زبان، شعرها گفتند. لائق، در شعر به این موضوع بخشیده [= اختصاص یافته] اش، زبان گم کردن را به وطن گم کردن برابر می‌داند. در واقع، کسی زبان ملی خود را گم کرده از احساس درک ملیت خود و وطن‌پروری نیز محروم خواهد ماند. در جهان، انسان‌ها چیزهای عزیز و به دل نزدیک زیاد گم کرده‌اند؛ ولی، از تمام آنها، شخص زبان گم کرده بدترین کس است:

از تمام این و آن گم کردگان

زشت‌روتر نیست در روی جهان

زان که گم کرده زبان مادری

حرف گوید با تو با چندین زبان

باک نی‌گر دآوری گم کرده است

یا امید سروری گم کرده است

زهر بادا شیر مادر بر کسی

کو زبان مادری گم کرده است.

آن یکی قدر سخن گم کرده‌ای

دیگری باغ و چمن گم کرده‌ای

از زبان مادری گم کرده لیک

می‌رسد روز وطن‌گم‌کرده‌ای^{۱۶}

وطن‌خواهی و دعوت و ترغیب روحیه وطن‌پروری در شعرهای لائق با شکل‌های گوناگون افاده می‌یابند. یکی از آنها ستایش تاجیکستان و مناسبت به پایداری و استواری

کشور و ملیت است. این نوع شعرها در زمان شوروی معنی پایداری و استواری اصالت ملی و نژادی را داشتند؛ بعد استقلال یافتن، دعوت نگاه داشتن ملت تاجیک از پراکندگی و نیست شوی [= نابودی] بودند. لائق اکنون با غم و حسرت و دریغ به این وضع پیش آمده مراجعت می‌کند، که در غم ناموس ملت سوختن امر ضروری است و چنانچه کم‌ترین کس با او برابر می‌بود، دشمن منحوس هیچ کاری کرده نمی‌توانست:

در غم ناموس ملت
کم‌ترین تاجیک اگر چون من بسوزد
از فروغ روز ملت
بی‌محابا خانه دشمن بسوزد.

بهر استقلال ملت
کم‌ترین تاجیک اگر چون من بسوزد
از طلوع فال ملت
ریشه منحوس اهریمن بسوزد.

در ره فردای ملت
کم‌ترین تاجیک اگر صدقاً بسوزد
با سر و سودای ملت

کاشکی ای کاشکی چون من بسوزد! ^{۱۷} انسانی و مطالعات فرهنگی

لائق سبب پریشانی، گرفتاری و محرومیت‌های تاجیکان را در این می‌بیند که از تاریخ خود، از فرهنگ و تمدن خود و از بزرگی و شأن سلف‌های خود آگاه نیستند. سبب و منشأ اساس جنگ برادرکشی همین نادانی، ننگ و ناموس نداشتن است که آخر به سلاح گرفتن و یکدیگر را کشتن آورد:

بس که فرهنگ نداریم امان از من و تو!
ناموس و ننگ نداریم امان از من و تو!
من و تو حوصله‌تنگیم امان از من و تو!
من و تو دپه و دنگیم امان از من و تو!
من و تو گیج و گرنگیم امان از من و تو!
پر دوروئیم و دورنگیم امان از من و تو!

من و تو مست و ملنگیم امان از من و تو
بنده نشسته و بنگیم امان از من و تو.

من از این سو تو از آن سوی چو سنگر کردیم
مُلکِ غارت‌زده را غارتِ دیگر کردیم
سروری خواسته و سربری را سر کردیم
خرِ خود را بستودیم و پیمبر کردیم
بس که ما خود خرِ لنگیم امان از من و تو!
جملگی وقف درنگیم امان از من و تو!^{۱۸}

برومندی و افتخار از گذشته وقتی پایدار می‌ماند که از آن آگاه باشی، آن را مایهٔ آموزش، عبرت و شکوه‌مندی بدانی. تاریخ تمدن و زبان و ادب، عرف و عادت، در پیشگاه قوم ناآگاه، حکم ارزش‌های مرده را دارد. از چنین وضع ناگوار، لائق سخت آزرده می‌شود. لیکن نباید فراموش کرد که حسرت افسوس زمانِ پرشکوه، یاد گذشتگان، در ذهن آدمی، هنگام بستگی راه آینده و ندیدن چارهٔ از این وضع بیرون رفتن قوت می‌گیرد و طغیان می‌کند. لائق، در زمان شوروی و جنگ شهروندی تاجیکستان، از وضع زبان و فرهنگ ملت خود، پیش آمده‌های آن سخت غمگین و آزرده است. اگر راه بیرون رفتن را از این ورطهٔ بلاخیز دقیق نمی‌بیند، سببش را از گذشته، از ناآگاهی و در دام غفلت ماندن مردم می‌داند. درد و حسرت او در مقدمهٔ به کتاب محمدجان شکوری، خراسان است اینجا، با کمال دل‌سوزی فرو ریخته، آن را یک نوع نامهٔ غم خواندن ممکن است. دو جزوی را از این مقدمه در حال زبان و افتخار ملی در اینجا می‌آریم تا که خواننده، به تکرار، باشد هم آنها را مطالعه کند و از حال دل لائق در شکل نثر هم آگاه باشد.

آه، آه، اگر ما همهٔ این نکته‌های برجسته را بلکه بیشتر از این را می‌دانستیم و می‌دانستیم که سرچشمه‌دار زبان فارسی دری، زبان اهل بهشت، زبان پریان، زبان زنده‌ساز و نگاه‌دارِ عجم، زبان پیروز بر غاصبان عرب، زبان نجیب‌زادگانی مثل نظامی، زبان روحیهٔ علامه اقبال، ما به اصطلاح ایرانیان شرقی بوده‌ایم، یعنی بخارا و سمرقند و بلخ مهد زایش و بالش و گسترش این زبان بوده‌اند، امروز آن را به چنین خواری، زیبونی، پرشکستگی، بی‌مایگی و بی‌بضاعتی نمی‌کشاندیم...

اگر شکوه افتخار ما فردوسی‌وار (همه جای ایران سرای من است)، نظامی‌وار (همه عالم

تن است و ایران دل)، عینی وار (تاجیکان یک قوم بزرگ)، نفیسی وار که ورارود را «سرزمین پاک نیاکانم» می خوانند، می بود و منظورمان از ایران یا خراسان یا آریانا یا ورارود همان خراسان بزرگ یا ایران بزرگ - وطن مشترکات فرهنگی و معنوی و زبانی، مقدسات و عنعنات ما می بود و میان ما آمدشد و داد و ستدهای فرهنگی بیشتر بدون دیده‌های رسمی صورت می گرفت، شاید گردن بلندتر و زبان زیباتر و سرِ افراخته تری داشتیم.^{۱۹}

از این ملاحظه‌ها چنین برمی آید که لائق بهبود زبان فارسی تاجیکی، آینده و شکوفائی فرهنگی، خودشناسی تاجیکان را هنوز از روحیهٔ علاقه با میراث گذشته و ایسته می داند. احترام زیاد به بزرگان سلف (شعرهای «گور دانش در کجاست؟» «اصل سینا»، «واپسین نفس بام»)، الهام از دانش و شعر آنها تتبع اشعار و غیره از همین روحیهٔ اصالت خواهی لائق خبر می دهند. وطن خواهی لائق با اصالت تاریخی تاجیکان و کل مردمان ایران تاریخی و فرهنگی علاقه می گیرد. این معنی، در شعر «خراسان بزرگ»، علاقه‌های تاریخی و امروزی تاجیک و ایرانی را پیوسته است:

چو از نسل فریدونیم
از یک ریشه یک خونیم
چو از خون سیاوشیم
جاودان هماغوشیم
درفش کاربان با ماست
فر آریان با ماست.^{۲۰}

لائق با ایران امروزه، مانند هر تاجیک دیگر، علاقهٔ زیاد دارد. شعر «ریشهٔ من، اصل من» این علاقه با صمیمیت زیاد سرشار شد و خواهش‌ها و دل‌گرمی دوستِ حقانی و منشأ شاد بودن وجود ایران آمده است:

ریشهٔ من منشأ اجدادِ من
اصلِ من ایرانِ من بنیادِ من
جانِ ما چون رشتهٔ دوبافت است
بافتِ من ای تار و پودِ بادِ من
ای خراسان تو بگو ساحتِ ایرانویج کو؟
من از این فاجعه چون شکوه به یزدان نکنم؟

۱۹) لائق شیرعلی، «ورود به بارگاه این کتاب»، مقدمهٔ خراسان است اینجا، از محمد جان شکوری، دوشنبه ۱۹۶۶،

کو دگر شعضه دانش و فرهنگ بزرگ؟
 کو دگر کز و فر و نعره غلغل فکنم؟
 روز و شب از غم تو گریه کنان می سوزم
 تو به خون غرقه و من غرق ملال و میختم
 گریه من نه از آن است که درگاهم سوخت
 هم نه زان است که شد سوخته باغ و چمنم
 گریه من نه از آن است که بی چاره شدم
 هم نه زان است که فرسوده بود پیرهنم
 گریم از آن که ترا حکم به کشتن کردند
 ای تو هم پایه و هم مایه انسان بُدَم.

خرابی کشور، جنگ و کشتار و غارت، نابسامانی های روزگار، تاریکی راه آینده اندک اندک در قلب روان لائق روحیه خسته دلی و ناامیدی را جای داده اند. او اکنون نومیدانه سخن می گوید و در دل اندیشه پایان زندگی و مرگ را جای داده است. به این حالِ مردی آمده است که در شعر «من نمی میرم» خود را، در راه آرمان و مقصدها، تا وقتِ قلم را در میان ساحلِ امروز و فردا پل ساختن، ایمن از مرگ می بیند. مگر این پل را قلم ساخته است که شاعر از زحمت آن جگرخون و خسته شده دست از دامن زندگی کوتاه دیده است؟ فکر می کنم که وضع برای قلب و روان شاعر ناگوار او را خسته و نومید کرد، و گرنه، در حدود دهه ششم عمر (وقت وفاتش ۵۹ سال داشت)، او هنوز سالم و بردم می نمود. لائق بارِ واقعه های ننگ آور و خونین تاجیکستان، خرابی کشور خود، کشتار و نامردی های دیگر را تحمل نکرد و خود را به صندوق عدم و نوازش آفریدگار سپرد. باز یک خورشید ذوق و معرفت سراییدن سرود واپسین را با همت مردانه اش به نسیه گذاشت، هم وطنان، دوستداران شعر و سخن فارسی را با دیده اشک بار ماند و برفت:

آن لعلِ دل خون را بگو لائق وداعت کرد و رفت
 آن یارِ محزون را بگو لائق وداعت کرد و رفت
 قالب تهی سازم اگر زار و حزین جانِ پدر
 رو ببید مجنون را بگو لائق وداعت کرد و رفت
 در روی تابوتم اگر گل برگ افشانی کنند
 آن شاخ گلبن را بگو لائق وداعت کرد و رفت

دو دیده جیحون داشتم از مرگِ آرمان‌های خلق
رو آبِ جیحون را بگو لائق وداعت کرد و رفت
آزارِ دنیا در دلم از ریگِ هامون بود گلم
آن ریگِ هامون را بگو لائق وداعت کرد و رفت
دل داده‌ام دل برده‌ام جامِ پیایی خورده‌ام
آن جامِ وارون را بگو لائق وداعت کرد و رفت
این دفترِ شعر و غزل چون من نمیرد از اجل
رو چرخ‌گردون را بگو لائق وداعت کرد و رفت.

در مورد شعر لائق، دانستن یک چیز مهم می‌نماید که، گذشته از موضوع‌های مشخص با تقاضای روحیه در وقت و زمان و مکان معلوم انگیزه ذوق و اندیشه شاعر گردیده، باز صفت‌های خاص نحوه شخصیتِ ایجادِ او گردیده موجودند یا خیر؟ از مطالعه شعرهای لائق چنین تأثیرات حاصل می‌شود که او اسلوب خاص خودش را دارد. اما، این اسلوب، به مانند ادیبان بزرگ گذشته، بر روی تخت نظر خاص جهان‌فهمی و علمی و معرفتی، آن چنان که مثلاً در سخن فردوسی یا جلال‌الدین رومی می‌بینیم، گسترده نمی‌گردد. باقی می‌ماند شخصیتِ ایجادگرِ شاعر، در یکجایکی با طبع زاینده؛ زیرا، اگر شخصیت نیست سبک خاص هم نیست. چنین سخن در ظاهر افاده از طریق سخنوری و در باطن از معنویت و کمالات ذهنی، طبع پروریده و طرز معرفت است. چنانی که قبلاً گفتیم، در ادبیات عهد شوروی تاجیک، موضوع و محتوی در شعر و شاعری در پیشگاه نیتِ ایجادِ گذاشته می‌شود. این، از یک جانب، نتیجه تأثیر نظریه معلومِ ایجادِ که تصویر واقعیت را مقصدِ ایجادِ می‌دانست بود. از جانب دیگر، ساده و به ذهن و دریافت عامه نزدیک سخن گفتن، پرهیز از سخن‌آرایی نیز دست ادیبان را از شعر محض هنرمندانه نگه می‌داشت. با این سبب، شخصیت شاعری لائق از میل اندیشه، توجه به حوادثِ روزگار، خانواده، کشور و تاریخ ملی تشکیل می‌یابد. لیکن این طبیعت و محیط شاعر جای تماشا و اندیشه او نیستند، بلکه به آن با خطاب مداخله و معامله می‌کند. از اینجاست که اکثر شعرهای حتی در معنی شاعرانه خیلی بلند و ارزشمند او به شکل مراجعت [ظاهراً = مخاطب ساختن] و خطابه‌ها گفته شده‌اند. آن جای [که] سخن از دل‌سوزی و هم‌دردی می‌رود، باز هم سخن‌گوینده مراجعت و نوازش و درخواست است. این سخن شخصی فعال و با جسارت است که یکی از

صفت‌های عمده شعر لائق را معلوم کرده است.

لائق از جهت انواع در شکل شعر آزاد، مسمط‌گونه، قصیده، غزل، رباعی و دوبیتی شعر گفته است. قالب شکلی مسمط و ترجیع و ترکیب‌بند را سخت رعایه نمی‌کند. شعر او، از قید اندیشه‌های علمی و ابهامات فکری و هنری بیرون، در روی طبع و اندیشه آزاد سروده شده است. سخنش، چنان که گفته شده، پذیرفته می‌شود و، از این جهت، با غزل‌های شاعر شهرتمند ایران، فریدون مشیری، که در یک سال با لائق چشم از جهان پوشید، در قیاس آمده می‌تواند. در شعر لائق، تشبیه و استعاره، مجاز و رمزیات سنتی را کم می‌بینیم. سخن او، از لحاظ کلمه و ترکیب و ساختار جمله، همان سخن گفت و گوی فارسی تاجیکی در سطح معلوم فرهنگی می‌باشد. این اسلوب خاص شعر ۳۰-۴۰ سال آخر تاجیکی در مقام بلند شاعری است.

از جهت طرز بیان اندیشه، شعر لائق به سبک شعر غنایی-کلاسیک فارسی مشابهت کامل دارد. در همین معنی، لائق از حدود شعر سنتی، مخصوصاً غزل و رباعی و دوبیتی و مسمط بیرون نرفته است. شعر لائق نتیجه جنبش و حرکت تسلسل‌آمیز اندیشه می‌باشد که از یک حالت مشاهده و دریافت به دیگری می‌گذرد. حدود چنین شعر را وضع خاطر و طبع شاعر در عین گفتن همین شعر و فراست او مقرر می‌کند. از اینجاست که قسمی از غزل‌های لائق حجم معتدل دارند و بعضی خیلی طویل می‌باشند. در طریق سخن، از این جهت، لائق به سبک میانه شیخ سعدی و جلال‌الدین رومی هنرنمایی می‌کند.

□